



یادواره چهاردهمین  
شب شعر عاشورا

امام زمان عج عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عاشورا را زنده نگهدارید

امام خمینی (ره)

# کربلا الگوی همیشگی ما است

مقام معظم رهبری

این الطالب بدم المقتول بکربلا

یادواره چهاردهمین مراسم  
شب شعر عاشورا

ستاد برگزاری مراسم شب شعر عاشورا

شب شعر عاشورایی (چهاردهمین ۱۳۷۹: شیراز)  
آوای نینوا/ گرد آورنده سناد برگزاری شب شعر عاشورا؛  
[برای] نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه شیراز.  
- تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۰.  
ج ۲

ISBN 964-302-458-x (دوره) - ISBN

964-302-456-2 (ج. ۱) - ISBN 964-302-457-1 (ج. ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱ - واقعه کربلا، ۶۱ ق. - شعر - مجموعه‌ها.

۲ - شعر مذهبی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها، ۳. شعر فارسی

- قرن ۱۴ - مجموعه‌ها، ۴. عاشورا - شعر

مجموعه‌ها، الف. سناد برگزاری شب شعر عاشورا.

ب. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها  
(دانشگاه شیراز).

ش ۲ و ۴۱۹۱/ PIR ۸۳۱/۶۲۰ فا ۸

الف ۱۳۸۰

۲۲۷۹ - ۸۰م

کتابخانه ملی ایران

مجله نگهداری:

یادواره چهاردهمین مراسم شب شعر عاشورا

«امام زمان (عج) و عاشورا»

سناد برگزاری مراسم شب شعر عاشورا

شیراز - ص. پ ۷۱۳۴۵/۱۳۴۱

□ حروفچینی: پدیده ۴۹۶۵۴

□ لیتوگرافی، چاپ و صحافی فرهنگ - تلفن: ۲۲۲۵۲۴۶ (۰۷۱۱)

چاپ اول ۱۳۸۰ همزمان با

پانزدهمین مراسم شب شعر عاشورا

ناشر: انتشارات پیام آزادی تلفن: ۳۱۱۴۲۷۵

## فهرست

۷	مقدمه
۱۱	واژه‌های مذاب
۲۵	اشعار چهاردهمین شب شعر عاشورا
۲۷	خونبهای حسین * آقا براری، فاطمه
۲۸	با تیغ دو دم * آقا براری، فاطمه
۲۹	از بقیع تا عرفات * احمدی، عباس
۳۱	به هیأت سحر * احمدی، عباس
۳۲	این ابتدای سبز * اخلاقی، زکریا
۳۴	تجلی‌های آن طاووس * اخلاقی، زکریا
۳۵	چشم به راه * اخلاقی، زکریا
۳۶	سلام * براتی‌پور، عباس
۳۸	شاخه دعا * پورحسین، فاطمه
۳۹	در روشنی پگاه * تقی دخت، محمدرضا
۴۰	قیام راستین * جهاندار، مهدی
۴۱	اتحاد عاشقان * چایچیان، حبیب (حسان)
۴۳	کجاست قامت سبزه * چشامی، عباس
۴۴	مولا! نمی آیم مگو * چشامی، عباس
۴۵	اذان عشق * حاجتیان فومنی، علی
۴۶	پایان حیرانی * حسینی، سید ابوالقاسم (ژرفا)
۴۷	به شقایق سلام خواهد کرد * ده‌بزرگی، احد
۴۹	طاووس بهشت * ده‌بزرگی، احد

- تارهای صدا را بریدند \* رحمانیان، عبدالحمید ..... ۵۰
- بوی سیب \* سالاروند، فاطمه ..... ۵۱
- مروارید دندان \* سالاروند، فاطمه ..... ۵۳
- بوی ظهور \* رفیعا، قاسم ..... ۵۴
- ردّ پا \* رفیعا، قاسم ..... ۵۵
- جلوه خورشید \* شفیعی، خلیل ..... ۵۶
- سیزده دل خون \* شفیعی، خلیل ..... ۵۹
- تکرار نبض کربلا \* شهابی قهفرخی، شهاب ..... ۶۱
- هفته‌های دروغ \* صادقی، مجتبی ..... ۶۳
- تیغ و شقایق \* عباسی شنبه بازاری، جمشید ..... ۶۵
- خیمه سبز \* غفورزاده، محمدجواد (شفق) ..... ۶۶
- پیش پای تو \* فخارزاده، محمد ..... ۶۸
- عطر ظهور \* قدرتی، نسترن ..... ۷۱
- تابلوی ظهور \* کرونی، هاشم ..... ۷۳
- ساحل سبز \* کوهمال جهرمی، عبدالرضا ..... ۷۷
- چند رباعی \* گلچین، حسین ..... ۷۸
- طوفان اشک \* مدنّب، محمدخلیل (جمالی) ..... ۷۹
- خدا کند که بیایی \* مؤید، سیدرضا ..... ۸۱
- فریاد شهید کربلا \* مؤید، سیدرضا ..... ۸۴
- امید شیعه \* نجاتی، پروانه ..... ۸۵
- منتقم \* نجاتی، پروانه ..... ۸۶
- عطش تاریخ \* نوربخش، مرتضی ..... ۸۸
- حجت همیشه سبز \* هاشمی، نیره السادات ..... ۹۳
- رستخیز ظهور \* هاشمی، نیره السادات ..... ۹۴

«بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين»

اگر به راستی با ایمانید، بقية الله شما را بهترین است

سوره هود - آیه ۸۶

### به نام خدای مهدی (عج)

جمله‌ای نورانی و امیدبخش از دعای ندبه، ۱۴ سال  
عنوان پنهان و آشکار «شبهای شعر عاشورا» است «این  
الطالبُ بدم مقتول بکربلاء»\*

پیوند همیشگی «انتظار» با «شهادت» و «پیام»، بستر  
الهام شاعران منتظر است. آنانکه مانند تمامی شیعیان دل  
خسته و چشم به راه برای فرا رسیدن «موعد انتقام» با بال

---

\* هر سال این عنوان به شیوه‌ای متفاوت و با تحریری تازه زینت بخش پشت جلد

یادواره‌های شب شعر عاشورا می‌باشد.



بال مژه‌ها لحظه‌ها را می‌شمارند و جوشش اشک نیاز، از چشمه‌ساران کلامشان، عطش این «انتظار» را آرامش می‌بخشد.

هیچکس هنگام نامگذاری مراسم چهاردهم باور نداشت که اینگونه سیل خروشان عاطفه‌های عاشورایی «انتظار» و «شهادت» و «پیام» را در آمیزه جاودانه عناصر شعر، شلاقِ گرده «ستم» کند و کربلایی‌های بی‌قرارِ دیدارِ یار و مشتاقِ رؤیتِ امانتدارِ ذوالفقار را به خلق تیغ‌های برنده «ظلمت» در کارگاه «اندیشه» وادارد و افتخار آمادگی حضور در رکاب را با بیرون کشیدن شمشیرهای شعر از نیام «صبر» به نمایش گذارد. اما با توفیق‌الهی این باور جوانه سبز و امیدبخش درختی بود که ریشه در خاک پربرکت عدد مقدس «چهارده» داشت و رویش سروده‌هایی را نوید داد که اینک گزیده‌ای از آن در برابر شماست.

مراسم چهاردهم - باز هم به حسب تقدیر الهی - در مکان جدید که «حسینیه عاشقان ثارالله» نام دارد، برگزار شد و بی‌گمان سردار این سپاه عشق به حسین (ع)، همان مقتدای سبز پوش) و میزبان همیشگی شبهای شعر عاشوراست.

در حاشیه برگزاری شب شعر، دومین کنگره شعر

دانشجویی با همین عنوان در تالار فجر دانشگاه شیراز برپا گردید یادآوری این نکته ضروری است که با فراخوان سروده‌های دانشجویی در بیش از صد مرکز آموزش عالی، و حوزه‌های علمیه بیش از هزار اثر به ستاد رسید که برجسته‌ترین سراینده‌گان به مراسم دعوت شدند و آثارشان در یادواره ویژه به چاپ رسید.

در مراسم چهاردهم بنابر سنت همیشگی «تجلیل از پیش کسوتان» از استاد ارجمند، شاعر اهل بیت آقای سیدرضا مؤید تقدیر به عمل آمد. و نیز در حاشیه شبهای شعر مجالس خاص تحقیقی و آموزشی تشکیل گردید.

امسال در آستانه پانزدهمین مراسم که برای بار دوم اختصاص به بانوی کربلا حضرت زینب کبری (س) دارد، همراه با انتشار این یادواره، مجموعه‌های دیگری به دست طبع سپرده شده است.

از تمامی یاران شفیق و سربازان گمنام و بی توقع حضرتش که ما را در برگزاری مراسم همراهی نمودند سپاسگزاریم.

ستاد شب شعر عاشورا

اردیبهشت ۸۰

# واژه های مذاب

## واژه‌های مذاب

به آرامی اشک می‌ریخت و راه حله به کربلا را پیاده  
می‌پیمود. دیشب را نخواید بود. چشمان سرخ او خبر از  
بیداری شب و سوز درون او می‌داد. می‌رفت تا اشعاری را  
که شب گذشته سروده بود در حرم حضرت ابی عبدالله  
الحسین علیه السلام بخواند. خودش هم نمی‌دانست که  
چگونه می‌توان این همه گستاخانه شعر سرود:

صبر هم در انتظار تو مُرد! ای زنده‌کننده شریعت!  
برخیز! آخر صبر و تحمل، غیر از اعضاء نالان  
چیزی باقی نگذاشته است!

جامه غم و اندوه بر تن‌ها پاره شد! و قطعه‌های آن به  
سوی وصل کننده آنها زبان به شکوه گشوده‌اند.

اما شمشیر! تنها شفاء دهنده قلوب دردمند شیعیان

توست.

غیر از آن، چیزی این جان شکسته لگدمال را  
بر نمی‌انگیزاند.

ریسمانها برگردن‌ها ماندگار شده‌اند! پس کسی این  
ریسمانها بریده خواهند گشت؟  
نشستن! تا کی؟ حال آنکه پایه‌های بلند دین شما  
ویران شده است.

فروعش بر اصول می‌نالد و اصولش بر فروع!  
کسانی با خودکامگی در امر دین حکم می‌کنند و  
حُرمت منبع آن را مباح می‌شمارند که حتی باندازه  
سرگین هم ارزش ندارند.

شمشیران بُرّان را تیز کن! شمشیری که جانها مطیع  
آیند.

اگر آنها را بخواند سریع و راحت اجابت می‌کنند!  
هر چند که در موارد دیگر با سنگینی و کندی حرکت  
می‌نمایند.

آنگاه با آن شمشیر در حالی که بهترین شیعه ترا در  
میان گرفته‌اند، خون شهید کربلا را طلب کن!  
آخر! دیگر چه چیز ترا به هیجان وامی‌دارد؟! اگر بر  
واقعه دردناک طف صبر می‌کنی!

فاجعه‌ای دردناکتر از این را سراغ داری؟  
حسین بر روی خاک؟!!

و کینه توزان استخوانهای او را خُرد کنند!  
بنی امیه او را در کنار شریعه فرات با لب عطشان  
کشتند.

در حالیکه طفل شیرخواره اش در خون سرخ شده  
بود!

شیرخواره را دریاب!

ای غیرت خدا!

به حمایت دین منیع فریاد زن!

و شمشیر انتقامت را برای گردنهای دراز ظالمان  
از نیام برکش.

بگذار لشکریان خدا این زمین پهناور را پُر نمایند!

و مستأصل نما حتی کودکان آن حرب را.

گناه اهل البیت چه بود که زمین خدا را از آنان

خالی کردند.

آنها را کشتند در حالی که قتلگاههای آنها از هم دور

افتاده و تنها دردها آنها را به هم می پیوندد.

بیابان بود و تنهائی و راه حله به کربلاء که تا انتهای دید

همچون ماری بر سینه صحرا می خزید.

دیگر اشک امانش را بریده بود. از پشت پرده اشک به

سختی می شد سه سوار را که نزدیکش می شدند ملاحظه

کرد.

حال دیگر نزدیک بودند و سید اشکش را پنهان  
می کرد.

سلامی به لطافت بهار و نگاهی به برکت باران  
و لبخندی به شیرینی بهشت!  
سید فقط توانست از میان بغض گلوگیرش سلام را  
پاسخ دهد.

سید حیدر!

به کربلا می روی؟

خبر می دهند که برای امام زمانت شعر گفته‌ای  
شعرت را برای ما بخوان!  
بی اختیار در حالی که چشم در چشم بهترین سوار  
دوخته بود لب گشود!

مات التبصر في انتظارك ايها المحيي الشريعة  
فانهض! فما ابقى التحمل غير احشاء جزوعه...  
می خواند و می گریست:

وَ اَطْلُبْ به بدم القتل بکربلاء في خير شيعه!  
ماذا يهيجك ان صبرت لوقعة الطف الفضيعة؟  
أترى تجيء فجيعه بأمض من تلك الفجيعة؟  
داغ شده بود. تمام تنش را تب گرفته بود دندانهایش بر  
روی هم می سائیدند و ناله می کردند.

حسین بر روی خاک!  
و کینه توزان استخوانهای او را...  
سوار هم می‌گریست.  
حسین! استخوانهای او!  
صدای ناله جانسوز سوار در فضای بیابان طنین  
انداخت:

یا جدّاه! یا جدّاه! یا جدّاه!  
و اندکی بعد... سید بود و تنهایی و اشک! و راه حلّه به  
کربلا که تا انتهای دید همچون ماری بر سینه صحرا  
می‌خزید.  
و عطر خوش دوست که فضا را معطر کرده بود.<sup>۱</sup>

---

(۱) شرح تشریف فوق را خطیب مشهور مرحوم حاج شیخ محمد آیت اللهی نقل  
نموده است. این شرح تشریف با اندکی اختلاف در کتاب گفتار و عاظم جلد ۲  
صفحه ۳۰۹ در خطابه خطیب بزرگوار حاج آقا عید گاهی به نقل از آیت ا...  
صدر چنین آورده شده است: ... سید اشعار را می‌خواند و آن بزرگوار که تا  
نزدیکی کربلا با او بود گوش می‌داد و اظهار تأثر می‌نمود آنگاه به سید فرمود:  
ماییدی (یعنی کار در دست من نیست و در دست خداست) و از نظر سید غائب  
گردید...

مرحوم محدث نوری در کتاب جنة المأوی که به ضمیمه جلد ۵۳ بحار  
(ادامه پاورقی در صفحه بعد)



\* \* \*

سید حیدر بن سلیمان بن داؤد بن حیدر، مکنی به ابوالحسن از شعرای جاویدان در ادبیات عرب است. نسب شریفش از طریق حسین ذی الدّمعه فرزند زید شهید به حضرت سیدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام و سپس به سرور آزادگان جهان حضرت ابی عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام می‌رسد. او نویسنده‌ای خوش خط، ادیبی توانا و از مشهورترین شعرای عراق به شمار می‌آید.

در نیمه شعبان سال ۱۲۴۶ هجری قمری در قریه بیرمانه در استان حله چشم به جهان گشود. در کودکی پدر خویش را از دست داد و عمویش سید مهدی حلی که در علم و تقوی سرآمد روزگار و از جمله بزرگان ادب و مشهورترین شعرای زمان خویش بود تربیت او را بعهده گرفت. سید مهدی در رعایت حال یتیم برادر همچون فرزندان خویش همت گماشت، از چشمه‌های ادب و علم خویش او را تغذیه نمود و صفات مردانگی و شجاعت را

---

الانوار چاپ شده (صفحه ۳۳۲) شرح تشریف یکی از صلحاء نجف را آورده که آن حضرت به او فرموده‌اند به سید بگوئید دل مرا مسوزان فَإِنَّ الْأَمْرَ لِيَسَّ بیدی...

در او به یادگار گذاشت و او را سوّمین فرزند خویش در میراث قرار داد.

رشد و نموّ سیّد حیدر در خاندانی که ریشه در شرافت و تقدّس داشتند، از او شخصیتی ساخته بود دلیر و با وقار و صاحب نام که حسودان را از دست اندازی به قلّه‌های رفیع مقامش ناامید می‌کرد و صفات نیکویش او را در چشم بزرگان زمانه‌اش عظیم جلوه داده بود.

با شروع ماه محرّم سوزی آتشین واژه‌های مذاب را بر زبانش جاری می‌ساخت. اشعار جانسوز او در رثاء جدّ مظلومش حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در مجالس عزا دهان به دهان می‌گشت، چشمه‌های اشک را می‌گشود و گونه‌ها را به پذیرش گامهای مرواریدهای غلطان اشک دعوت می‌کرد، جانها را به هیجان در می‌آورد و غباری مقدس از غمی جانکاه را به عیادت دلها گسیل می‌داشت. اُدباء در حرف حرف اشعارش بحث می‌کردند و بزرگان زبان به تحسین او می‌گشودند. علما در مقابلش بپا می‌خواستند و فرمانروایان بدیدارش می‌شتافتند.<sup>۲</sup>

---

(۲) از سید علی میرزا فرزند مرجع عالیقدر شیعه آیت الله میرزای شیرازی نقل شده است که:

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

اکثر معاصرینش او را از شعرای متقدم و متأخر مانند سید رضی و مهیار و کشاجم و... برتر می دانستند. شعر سید حیدر آنچنان است که هر چه بیشتر تکرار می شود اشتیاق را در شنونده بیشتر برمی انگیزد چنانکه خطبا و گویندگان علیرغم استفاده دائم از اشعارش خسته نشده و مستمعین هم هر بار شعر را جدید می بینند.

بعد از آنکه سید حیدر در دیدار با پدرم قصیده همزیه اش را در تهنیت به ایشان خواند پدرم قصد کرد که سید حیدر را به بیست لیره اکرام کند و در این باره با پسر عمویش میرزا اسماعیل شیرازی مشورت نمود. میرزا اسماعیل این را نپسندید و خطاب به پدرم گفت: نظر شما در مورد دعبل و کمیت و منزلت آنها در نزد امام صادق علیه السلام چیست؟ آیا آنها افضلند یا سید حیدر در حالی که او فرزند رسول خدا نیز هست؟ پدرم پاسخ داد مسلماً او افضل است آنگاه پدرم یکصد لیره با خود برداشت و به دیدار سید حیدر شتافت و هنگامی که بر او وارد شد دست سید را در حالی که او شدیداً امتناع می کرد بوسید. و این در حالی بود که ملوک و سلاطین میرزای شیرازی را دیدار می کردند و در مقابل مقام دینی او خضوع می نمودند.

و علامه کبیر سید مهدی قزوینی سید حیدر را در کنار خویش می نشاند و از او در مقابل ادباء و شعرا تمجید می کرد و هنگامی که سید حیدر به مجلس وارد می شد، علامه در مقابل او بیا می خاست و همه علما و حکما به احترام او بر پای می خاستند و بسیار اتفاق می افتاد که «مدحت پاشا» به احوالپرسی سید اقدام می نمود.

احاطهٔ سید حیدر بر شعر عرب و وسعت اطلاعاتش دربارهٔ شعرا و فنون شعری آنها و استفادهٔ صحیح از گفته‌های ایشان چنان او را مسلط ساخته که هر بیت از شعرش به تنهایی گویا و در ترکیب با دیگر ابیات بسیار قوی است بدان‌گونه که کمتر کسی از شعرا متأخر توانسته آنچنان باشد.<sup>۳</sup>

از سید حیدر آثاری به قرار زیر به جا مانده است:

- ۱ - الدر الیتیم که دیوان بزرگی است حاوی اشعار فراوان راجع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.
- ۲ - العقد المفصل فی قبيلة المجد المؤئل.
- ۳ - دمیة القصر فی شعراء العصر.
- ۴ - الاشجان فی مراثی خیر انسان.

در دیوان ارزشمندش اشعار فراوانی که عدد ابیات آن از چهارصد متجاوز است در خصوص امام زمان عجل... تعالی فرجه الشریف وجود دارد. قسمتی از قصیدهٔ عینیّه او که بالغ بر ۶۷ بیت است و خطاب به آن حضرت سروده - و در مقدمه به ترجمهٔ ابیات آن اشاره شد - اینچنین است:<sup>۴</sup>

---

(۳) مقدمهٔ دیوان سید حیدر حلّی.

(۴) سیمای حضرت مهدی در شعر عربی، دکتر محمود عبداللّهی، انتشارات

مسجد مقدس جمکران، قم.

ماتَ التَّصَبُّرُ فِي أَنْتِظَارِكَ أَيُّهَا الْمُحْيِي الشَّرِيعَةَ  
فَانْهَضْ فَمَا أَبْقَى التَّحَمُّلُ غَيْرَ أَحْشَاءٍ جَزُوعَةَ  
قَدْ مُزَّقَتْ ثَوْبُ الْأَسَى وَ شَكَتْ لِوَأَصْلِهَا الْقَطِيعَةَ  
فَالسَّيْفُ إِنْ بِهِ شِفَاءٌ قُلُوبِ شِيعَتِكَ الْوَجِيعَةَ  
فَسِوَاهُ مِنْهُمْ لَيْسَ يُنْعِشُ هَذِهِ النَّفْسَ الصَّرِيعَةَ  
طَالَتْ حِبَالُ عَوَاتِقِ فَمَتَى تَعُودُ بِهِ قَطِيعَةَ  
كَمْ ذَا الْقُعُودُ وَ دِينُكُمْ هُدِمَتْ قَوَاعِدُهُ الرَّفِيعَةَ  
تَنْعَى الْفُرُوعُ أَصُولَهُ وَ أَصُولُهُ تَنْعَى فُرُوعَهُ  
فِيهِ تَحَكُّمٌ مَنْ أَبَاحَ الْيَوْمَ حُرْمَتَهُ الْمَنِيعَةَ  
مَنْ لَوْ بِقِيَمَةِ قَدْرِهِ غَالَيْتَ مَا سَاوَى رَجِيعَةَ  
فَأَشْحَذْ شِبَا عَضْبٍ لَهُ الْأَرْوَاحُ مُدْعِنَةٌ مُطِيعَةَ  
إِنْ يَدْعُهَا خَفَّتْ لِدَعْوَتِهِ وَ إِنْ ثَقُلَتْ سَرِيعَةَ  
وَ أَطْلُبْ بِهِ بِدَمِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ فِي خَيْرِ شِيعَةَ

مَاذَا يَهْجُوكَ إِنْ صَبَرْتَ لِوَقْعَةِ الطَّفِّ الْفَظِيْعَةِ  
أَنْرَى تَجِيءُ فَجِيْعَةً بِأَمْضٍ مِنْ تِلْكَ الْفَجِيْعَةِ  
حَيْثُ الْحُسَيْنُ عَلَى الثَّرَى خَيْلُ الْعِدَا طَحَنَتْ ضُلُوعَهُ  
قَتَلَتْهُ أَلْ أُمَّيَّةَ ظَامٍ إِلَى جَنْبِ الشَّرِيْعَةِ  
وَ رَضِيْعُهُ بَدَمِ الْوَرِيْدِ مُخَضَّبٌ فَأَطْلُبُ رَضِيْعَهُ  
يَا غَيْرَةَ اللَّهِ أَهْتَفِي بِحَمِيَّةِ الدِّينِ الْمَنِيْعَةِ  
وَ ضَبَا أَنْتِقَامِكَ جَرْدِي لِطَلِي ذَوِي الْبَغْيِ التَّلِيْعَةِ  
وَ دَعِي جُنُودَ اللَّهِ تَمْلَأُ هَذِهِ الْأَرْضَ الْوَسِيْعَةَ  
وَ اسْتَأْصِلْ حَتَّى الرَّضِيْعِ لِأَلِ حَرْبٍ وَ الرَّضِيْعَةَ  
مَا ذَنْبُ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى مِنْهُمْ أَخْلَوْا رُبُوعَهُ  
تَرَكَوهُمْ شَتَّى مَصَارِعُهُمْ وَ أَجْمَعَهَا فَظِيْعَةَ

**اين الطالب**

**بدم المقتول بكر بلا**

آقا براری، فاطمه

## خونبهای حسین

مردی می‌آید صدایش مثل صدای حسین است  
حتی مسیر عبورش بر جای پای حسین (ع) است  
ای کاش ما زنده باشیم وقتی می‌آید ببینم  
او خون شب را بریزد این خونبهای حسین (ع) است  
حتی زمینی که برپاست در انتظار شکفتن  
محتاج نور سلام و نور دعای حسین (ع) است  
آن شب چه اشکی بریزیم وقتی برامان بگوید  
خونی که در کربلا ریخت خون خدای حسین (ع) است



آقا براری، فاطمه

## باتیغ دودم

از سمت حرم شنیده‌ام می‌آید  
باتیغ دودم شنیده‌ام می‌آید  
بگذار به انتظار او بنشینم  
با گوش خودم شنیده‌ام می‌آید

احمدی، عباس

## از بقیع تا عرفات

از بقیع تا عرفات

از عرفات تا کربلا

مظلومیت جدش را به هروله می‌گذارد

دریا

مشکی است بر دوشش (آبیاری غنچه‌های تشنه را)

و ابرها

شولایی بر پیکرش (سایبان پیکرهای بی کفن را)

می‌آید

به یاری آنکه لحظه‌ها عطشش را زنجیر زدند

و ذوالجناح تنهایی‌اش را شیهه کشید

بوسه می‌زند

بر شاه‌رگ بریده

بر حنجره بریده

بر دستان بریده

می آید

و اینبار

نامه‌های دعوت عرشیان را با خود دارد -

می آید

و زمین در غیبتش قطره اشکی است:

نیمی شعر - نیمی انتظار

احمدی، عباس

## به هیأت سحر

یکروز به هیأتِ سحر می آید  
با سوز دل و دیده تر می آید  
یک روز به انتقام هفتاد و دو شمس  
با «سبید و سبیده» قمر می آید

اخلاقی، زکریا

## این ابتدای سبز

همین است ابتدای سبز اوقاتی که می‌گویند  
و سرشار گل است آن ارتفاعاتی که می‌گویند  
اشکارات زلالی از طلوع تازه نرگس  
پیاپی می‌وزد از سمت میقاتی که می‌گویند  
زمین در جستجو هر چند بی‌تابانه می‌چرخد  
ولی پیدا است دیگر آن علاماتی که می‌گویند  
جهان این بار دیگر ایستاده با تمام خویش  
کنار خیمه سبز ملاقاتی که می‌گویند  
کنار جمعه موعود، گل‌های ظهور او  
یکایک می‌دمد طبق روایاتی که می‌گویند

کنون از انتهای دشتهای شرق می آید  
صدای آخرین بند مناجاتی که می گویند  
و خاک، این خاک تیره آسمانی می شود کم کم  
در استقبال آن عاشق ترین ذاتی که می گویند  
و فردا بی گمان این سمت عالم روی خواهد داد  
سرانجام عجیب اتفاقاتی که می گویند

اخلاقی، زکریا

## تجلی‌های آن طاووس

بیابان در بیان طرح اقیانوس در دست است  
و یک صحرا پر از گل‌های نامحسوس در دست است  
صدای پای نسلی در طلوع صبح پیچیده‌ست  
که او را آخرین آینهٔ مانوس در دست است  
چه نزدیک است جنگل‌های لاهوتی، نمی‌بینی  
تجلی‌های دور از دست آن طاووس در دست است  
من از این سمت می‌بینم سواری را و اسبی را  
افق‌ها سبز در سبزند و او فانوس در دست است  
دو دستت را برآور رو به باران‌ها که می‌دانم  
تو را انگشتی از جنس اقیانوس در دست است  
شبی در خواب دیدم می‌رسد مردی به بالینم  
که می‌گویند او را دست جالینوس در دست است  
سحر از گریه‌های روشنِ همسایه فهمیدم  
که کاری تازه در مضمون یا قدّوس در دست است

اخلاقی، زکریا

## چشم به راه

به تمنای طلوع تو جهان چشم به راه  
به امید قدمت کون و مکان چشم به راه  
به تماشای تو ای نور دل هستی، هست  
آسمان کاهکشان کاهکشان چشم به راه  
رخ زیبای تو را یاسمن آینه بدست  
قد رعناي تو را سرو جوان چشم به راه  
در شبستان شهود اشک فشان دوخته‌اند  
همه شب تا به سحر خلوتیان چشم به راه  
دیدمش فرشی از ابریشم خون می‌گسترد  
در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه  
نازنینا نفسی اسب تجلی زین کن  
که زمین گوش بزند است و زمان چشم به راه  
آفتابا دمی از ابر برون آ، که بود  
بی تو منظومه امکان نگران، چشم به راه



براتی پور، عباس

## سلام

ترا ای گل سرخ پرپر، سلام  
ترا ای عطش نوش بی سر، سلام  
تورا ای بلندای عزّ و شرف  
کشیده سوی لامکان پر، سلام  
ترا ای منادی «هل من معین»  
جوابت شد از تیغ و خنجر، سلام  
ترا ای جگر گوشهٔ مصطفی  
زلال مصفای کوثر، سلام  
ترا ای تن پاکت از راه کین  
به دریای خون شد شناور، سلام  
ترا ای به وادی کرب و بلا  
پریشان و بی یار و یاور، سلام

ترا ای شده زیر سم ستور  
لگد کوب، جسم مطهر، سلام  
ترا ای که لبها و دندان پاک  
به چوب ستم شد مکدر، سلام  
به زینب بهین آیت کردگار  
ز داغت شده بی برادر، سلام  
به سقّای عطشان دشت عطش  
به عباس، سردار لشکر، سلام  
به خون گلوی علی اصغرت  
به سیمای شبه پیمبر، سلام  
ترا ای که با لطف و احسان خود  
نموده جهان را مسخر، سلام  
ترا ای شرفای دل و دردها  
که در خاک تو شد مقدر، سلام  
ترا ای که در بارگاہت دعا  
شود مستجاب و مظفر، سلام

پورحسین، فاطمه

## شاخه دعا

سلام ای صبح باران‌های فروردین بعد از این  
که جاری می‌شوی در فرصت شیرین بعد از این  
زمین از خواهش بی‌انتهای سیب سرشار است  
شکوفه شو شبی ای باغِ عطراگین بعد از این  
شکوفه شو که تلخ است این چنین بی‌برگ و برماندن  
کنار حسرت آن چشمه نوشین بعد از این  
تو می‌دانی چه تنگ است آسمان بی‌فرصت چشمات  
تجلی کن هلا چشم حقیقت بین بعد از این  
سکوت باغ را از عطر حوّل حالنا پر کن  
تو را چشم انتظاریم ای بهار آیین بعد از این  
□

نگاه مهربانش را مگیر از ما خداوندا  
مبادا بی‌اجابت ماند این آمین بعد از این...

تقی دخت، محمدرضا

## در روشنی پگاه

در روشنی پگاه او را دیدم  
در پست و بلند راه او را دیدم  
دیدم که نشسته بود سر بر زانو  
بر گودی قتلگاه او را دیدم

گفتید دعا، دعا نمی‌دانم چیست؟  
وین غفلت هفته‌ها نمی‌دانم چیست؟  
من لحظه به لحظه چشم بر در هستم  
من جمعه و شنبه را نمی‌دانم چیست؟

جهاندار، مهدی

## قیام راستین

اذان می‌افکند یکباره در صحرا طنینش را  
و بالا می‌زند مردی دوباره آستینش را  
وضو می‌سازد از خون گلوی خود، چه راز است این؟  
که می‌داند گوارایی آب آتشینش را؟  
سراپا نیستی دارد به ترک پا و سرانجا  
که می‌بیند به مرگ خویشتن احیای دینش را  
به خون تکبیرة الاحرام می‌بندد به ظهر عشق  
که بسپارد به تیغ کج قیام راستینش را  
خودش هم خوب می‌داند چه کس در انتظار اوست  
چه با احساس می‌خواند نماز آخرینش را

چایچیان، حبیب  
حسان

### اتحاد عاشقان

ای جهان را رهبر آزاده یابن العسکری  
گوش بر فرمان حق استاده، یابن العسکری  
ای پناه بی پناهان، ای امید بی کسان  
تکیه گاه و یار هر افتاده، یابن العسکری  
یا غیاث المُستغیثین، ای امام آخرین  
نور چشم مردم آزاده، یابن العسکری  
ای که ریزد روز و شب اشک تو از داغ حسین  
نیست مانند تو یک دلداده، یابن العسکری  
زادهٔ مرجانه را بنگر که مست عیش و نوش  
زادهٔ زهرا به خاک افتاده، یابن العسکری

اتحاد عاشقان بنگر که سقای حسین  
دست در دست برادر داده، یابن العسکری  
قاسم گلگون قبا، دور از حریم مجتبی  
روی ماهش بر زمین بنهاده، یابن العسکری  
اصغر از خون گلوی تشنه‌اش سیراب شد  
غرقه در خون اکبر شه زاده، یابن العسکری  
بی‌نگهبان خیمه گاه زینب است و دشمنان  
بهر غارت گشته‌اند آماده، یابن العسکری  
تا مگر برگردد از میدان پدر، بار دگر  
دختری بنشسته بر سجاده، یابن العسکری  
تا نگرده دست غارتگر به سوی او دراز  
خود گلوبند از گلو بگشاده یابن العسکری  
تا کند زیروزبر در شام کاخ ظلم را  
کاروان غم، به راه افتاده یابن العسکری  
سوزد از این غم (حسان) کاندر حضور اهل بیت  
دشمنان سرگرم عیش و باده یابن العسکری

چشامی، عباس

## کجاست قامت سبزت

کجاست قامت سبزت، بهارمان بس نیست  
بیا بُتا و بتازان، سوارمان بس نیست  
دو چشم می‌کنم این کوه و کاه را بر راه  
اگر اشاره کنی، انتظارمان بس نیست  
چه فکر می‌کنی ای آسمان‌ترین روشن  
چه فکر می‌کنی آیا غبارمان بس نیست؟  
به ما بگو که جز این لهجه‌ها چه باید خواند؟  
به ما که ناله شب زنده دارمان بس نیست  
مخواه گریه پرهیز و از من ای مولا!  
اگر چه عده پرهیز کارمان بس نیست  
کجای خاک بخوابانم این همه گل را  
بس است ساقه شکستن مزارمان بس نیست  
زیاد سفر می‌کنی دل ناچیز  
یقین بدان سفر هست بارمان بس نیست!



چشامی، عباس

## مولا! نمی آیم مگو

از شوق دلها می زخم تا خواهی آمد  
ای یار! ما را می کشی یا خواهی آمد  
هر روز ما همسایه با یاد تو رفته است  
هر شب به امیدی که فردا خواهی آمد  
مردیم از بس تسلیت دادیم دل را  
پس کی تسلائی دل ما خواهی آمد  
مولا! نمی آیم مگو ما را مرنجان  
تو مهربانی، جان مولا خواهی آمد  
شادم که از خاک شهیدانت شنیدم  
وقتی بیائی از همین جا خواهی آمد  
بسیار می سوزانی ام ای یار، بسیار  
نازت فراوان است اما خواهی آمد

حاجتیان فومنی، علی

## اذان عشق

تو می‌رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری  
و از دو دست همیشه سبزت گل و نسیم بهاره جاری  
نمی‌توان از تو در غزل گفت، ترا ابد یا ترا ازل گفت  
تو رود آئینه هستی و ابر، ز گیسوانت شراره جاری  
چه می‌کنی که بشوق نامت در این غزل‌های خشک و بی‌روح  
گل تصاویر می‌شکوفد و می‌شود استعاره جاری  
تو می‌رسی ای گلوی عاشق میان بغضی سیاه و ساکت  
و می‌شود با صدای سبزت اذان عشق از مناره جاری  
فروغ شبهاست خواندن تو بلوغ لبهاست خواندن تو  
تویی که معنای بودن را نمی‌کنی در نظاره جاری  
ترا سوار همیشه پیروز به چشم فردا مگر ببینم  
که می‌رسی مثل ماه روشن به زیر پایت ستاره جاری

حسینی، سید ابوالقاسم

ژرفا

## پایان حیرانی

هوا دلگیر و ظلمانی، بتاب ای شمس سبحانی  
زمین تبار و تفتیده، ببار ای غیث رحمانی  
غبار غربت حق در هوای شهر پیچیده  
سرود آشنائی سرده از بام مسلمانی  
دلم پژمرده تردید و جانم خسته تزویر  
بیا آغاز سرسبزی، بیا پایان حیرانی  
در و دیوار بیتاب است و تازی تازیان در کف  
کجایی غیرت حیدر که تیغ حق بجنابانی؟  
زده در کام این صحرا، عطش طوفانی از آتش  
شود از مهر مادر، قطره‌ای برخاک افشانی؟  
سری بر نیزه‌ای، تشتی و چوبی، صوت قرآنی،  
نمیرد شعله این داغ، تا تو داد نستانی

ده‌بزرگی، احد

### به شقایق سلام خواهد کرد

رهبر دل قیام خواهد کرد  
عدل را مستدام خواهد کرد  
بشکنند تا خمار مردم را  
باده جان به جام خواهد کرد  
آن بهار آخرین در این برهوت  
سرو را خوش خرام خواهد کرد  
با ورودش دوباره مرغ سحر  
در گلستان مقام خواهد کرد  
غم مخور ای دل صبور که او  
لطف بر خاص و عام خواهد کرد  
هر زمین خورده را به ناز نگاه  
صاحب احترام خواهد کرد

هر چه قفل است، عاقبت او باز  
با کلید کلام خواهد کرد  
با طلوعش ز کعبه چون خورشید  
کار شب را تمام خواهد کرد  
بانگ جاء الحقش در این عالم  
همه را حق مرام خواهد کرد  
«انا صمام منتقم» گویان  
خاک را سرخ فام خواهد کرد  
خواب خوش را به چشم خفاشان  
با ظهورش حرام خواهد کرد  
روشن از خون لاله‌های صبور  
مشعل انتقام خواهد کرد  
آه می‌دانم آن گل نرگس  
به شقایق سلام خواهد کرد  
تاکشد انتقام زهرا را  
یا احد گو قیام خواهد کرد

ده بزرگی، احد

## طاووس بهشت

گلخوشه نخل سبز طوبی مهدی است  
طاووس بهشت حق تعالی مهدی است  
در مصحف نازل شده از سوی احد  
جان جوهر نور و روح معنا مهدی است

## مهر احد ترانه

ای جلوه تو نشانه حق بازاً  
مخفی مه بی نشانه حق بازاً  
تا ظلمت کفر را بسوزد توحید  
ای مهر احد ترانه حق بازاً

رحمانیان، عبدالحمید

## تارهای صدا را بریدند

کربلا ماند، خون خدا ماند، دوزخی سرخ بر شانه‌ها ماند  
تارهای صدا را بریدند، تا قیامت رگ ماجرا ماند  
ساقی از بودن خویش تب کرد، آسمان تشنگان را طلب کرد  
ناله در نیزه‌ها منتشر شد، مشک در حسرت آبها ماند

می‌شناسم سواری که برخاست، خون دنباله‌داری که برخاست  
وقت طوفان غباری که برخاست، تیغ بر دوش مولای ما ماند  
تیغ خونخواهی‌ات را بنازم، یا انا للهی‌ات را بنازم  
گفتم: «الغوث الغوث الغوث» این صدا، این صدا، این صدا ماند  
«ربنا اغفر لنا» گو منم من، تا ظهورت دعا گو منم من  
آه رگهای دستم ورم کرد، زیر انبوهی از ربنا ماند  
آی مولای مردان خسته، ای کلید افق‌های بسته  
عشق در انتظار تو پوسید، عقل در ابتدای شما ماند...

سالاروند، فاطمه

## بوی سیب

در دسته‌های سینه‌زنی، هر سال  
این عابر غریب سیه پوش  
این سوگوار - بیرق خونین به دوش - کیست؟  
این مرد بی‌قرار که در جانش  
چنین شبیه شعله‌ی داغی هست  
بانگ حزین نوحه گراوست  
هر جا که خیمه‌ای و چراغی هست!

□

امسال هم  
او آمد و پراکند



در دسته‌های سینه‌زنی باز بوی سیب  
اما کسی ندانست  
این سوگوار کیست  
این عابر غریب...

سالاروند، فاطمه

## مروارید دندان

سلام ای باده‌ها سرگشته زلف پریشانست  
دروود ای رودها در حسرت لبهای عطشانست  
سلام ای ریخته بر خیزران و خاک و خاکستر  
عقیق تابناک خون ز مروارید دندانست  
سلام ای حلق محزون ای گلوی روشن گلگون  
که عالم شعله‌ور شد از طنین صوت قرآنت  
تورا از سنگ و چوب از بوریای کهنه پرسیدم  
تورا از ریگ‌های داغ و تبار بیابانت  
هنوز اما چه عطری می‌وزد از سمت آن صحرا  
چه رازی بود آیا در سر انگشت گل افشانست؟! □

تو بی شک بر لب خونین نی خورشید من دیدی  
که صبح روشنی برخاست از شام غریبانت...

رفیعا، قاسم

## بوی ظہور

اینست آن مردی کہ می‌گویند هستی بہ نقش خال او سبز است  
آن سید مرشد کہ این دنیا از روح سبز شال او سبز است  
آن شور باران آن غرور ناب آن حاکم ہفت آسمان خورشید  
وقتی کہ از پرواز برگردد ہفت آسمان دنبال او سبز است  
در صفحہ تقویم او باران، ہر روز طرحی نو می‌آراید  
پاییز و تابستان نمی‌فہمد، ہر چار فصل سال او سبز است  
می‌خندد و با خندہ‌اش یک شہر با شرم لب از خندہ می‌بندند  
یا دیگران بی‌مایہ می‌خندند یا واقعاً اقبال او سبز است  
در کوچہ‌های کربلا امروز بوی ظہوری تازہ می‌آید  
بوی ظہور آنکہ قربانگاہ از رویش تمثال او سبز است  
آن روز یادت هست می‌بارید شمشیر نفرت بر سر خورشید  
امروز کوهی سر برآورده است کہ از دامنہ تا یال او سبز است

رفیعا، قاسم

## ردِ پا

مشک در گوشه‌ای رها مانده است  
اشک در چشم کربلا مانده است  
پشته در پشته آتش و خون است  
پشته از کشته‌ها به جا مانده است  
این طرف ماه و آن طرف خورشید  
سر جدا مانده تن جدا مانده است  
می‌رود که‌هکشان بر آن نیزه  
آسمانی به زیر پا مانده است  
قرنها طی شده است و می‌جوشد  
انتظاری که در صدا مانده است  
تا قیامِ قیامتِ موعود (عج)  
رد پا، ردپا، به جا مانده است

شفیعی، خلیل

## جلوه خورشید

هم نفس صبح! نسیم پگاه!  
آینه گردان تو خورشید و ماه  
عشق اگر مشعلی افراخته  
بر لب لعنت نظر انداخته  
مستی هستی ز تو گردد تمام  
مهدی موعود! علیک السلام  
شور تویی نور تویی هست تو  
باده تویی جام تویی مست تو  
جلوه تو دادی به سجود و قیام  
دین محمد ز تو دارم دوام  
جلوه خورشید تویی مه‌دیا  
روضه امید تویی مه‌دیا

روزه تویی روز تویی یا امام  
عشق جهان سوز تویی یا امام  
با تو محمد به حرا شور داد  
شمس و قمر را ز رخت نور داد  
با تو علی حیدر کرار شد  
فاطمه در عشق تو بیمار شد  
صبر ز جدت حسن آموختی  
در غم هجران همه را سوختی  
سوخت تو را زمزمهٔ یا حسین  
بر سر نی رفت سرت با حسین  
غیرت حق بر دل مستت رسید  
دست ابالفضل به دستت رسید  
اکبر با زمزمه‌ات یار شد  
اصغر بر دست تو خونباز شد  
زینب اگر سوخت و آرام رفت  
صبح رخت دید و سوی شام رفت  
وقتی خورشید به شب می‌غنود  
سجدهٔ سجّاد، تو را می‌سرود  
باقر و صادق شدی و علم را،  
موسی کاظم شدی و حلم را،  
در دل عشاق خدا کاشتی  
ببیرق خورشید برافراشتی

در همه جا عشق خدا با تو بود  
غربت جان سوز رضا با تو بود  
شهد بلا سهم جواد تو شد  
آه، نقی کشته به یاد تو شد  
فاش شدی جلوه پیغمبری  
مهدی! یابن الحسن العسکری  
می رسی از راه، سوار غریب  
نصرٌ مِنَ اللَّهِ، و فتحٌ قریب

شفیعی، خلیل

## سیزده دل خون

به دست کینه غروبی شکست پهلویم  
خمیده سرو ولایت نشست پهلویم  
مرا ز کشتن دشمن دریغ می آمد  
سرم به سجده چو می رفت تیغ می آمد  
به نام حادثه شولای صبر پوشیدم  
به دست دیده خود جام زهر نوشیدم  
همیشه همسفر درد بوده ام با عشق  
فراز نیزه خدا را سروده ام با عشق  
گرفت دامن دریای اشک را دستم  
گرفت، گرچه قلم گشت مشک را دستم  
شبی که خون خدا را به دل نشان دادم  
به رغم کودکیم در خرابه جان دادم



چو روی گونهٔ پاکم لبان پیر رسید  
به پای بوسی حلقم سه شعبه تیر رسید  
به نام نامی خون خطبهٔ جنون خواندم  
اگر چه رفت سرم روی نیزه‌ها ماندم  
هنوز دست علی را به پیکرم دارم  
و سیزده دل خون در برابرم دارم  
دوباره بر تن شب رخت نور خواهم کرد  
همیشه منتظرانم! ظهور خواهم کرد

شهابی قهفرخی، شهاب

## تکرار نبض کربلا

شهرتش شمشیر نامش آتش است  
چارده قرن است کامش آتش است  
مثل اخگر مثل غیرت مثل درد  
داغ می بارد، تمامش آتش است  
کربلا در چشمهایش جاری است  
التهاب صبح و شامش آتش است  
مثل یک آهوی آتش دیده است  
جا به جای طرح گامش آتش است  
مثل بغض بسته آتشفشان  
رمز آغاز قیامش آتش است  
قطره‌ها را عزم طوفان می دهد  
رعد می کوبد پیامش آتش است

غیرتش تکرار نبض کربلاست  
التهاش، انتقامش آتش است  
شعله‌ور سر می‌زند خورشیدوار  
او که آهنگ سلامش آتش است  
بیرق خونخواهیش در اهتزاز  
کوفه تا بیت الحرامش آتش است

صادقی، مجتبی

## هفته‌های دروغ

تمام ثانیه‌ها رو به سوی تو نگران  
سری نمی‌زنی آیا به خیل منتظران  
نشسته‌اند به شوق بهار آمدنت  
چقدر آینه در ایستگاه فصل خزان  
کمی از آن همه زیبایی - خدائی را  
به ما نشان بده تا گل کند درمان به درمان  
چه ابرهای عقیمی که در هوا گیج‌اند  
مگر نگاه ییادشان دهد باران  
شنیده‌ام که می‌آیی شبیه فروردین  
که رنگ سبز بیاشی به شاخه‌های جوان  
تورا قسم به صدای گرفته‌ی زینب  
تورا قسم به گلوی بریده‌ی یاران

خودی نشان بده آه‌ای غریب طوفانی!  
که وحشتی فکنی بر گروه نامردان  
چقدر حوصله‌ام را به شب بیاویزم  
که با چراغ بیایی به خلوت‌م مهمان  
و باز هم من و شب - پرسه‌های بی‌هنگام  
که می‌کشاندم آنسوی اشک‌های روان  
شب گذشته صدای فرشته پرپر شد  
شب گذشته صدا را رو بود باد وزان  
و هفته‌ها چه دروغند و جمعه‌ها چه غریب  
روایتی است از این خواب‌های بی‌پایان  
تو را قسم به صدای گرفته‌ی زینب  
تو را قسم به گلوی بریده‌ی یاران  
که واژه من از این دردهای تحمیلی  
که واژه من از این بغض‌های بی‌پایان  
دوباره مرثیه‌های مدام عاشورا  
دوباره خاطره‌های همیشه‌گریان  
بگیر دست مرا زین شب سیاه‌ای خوب!  
بگیر دست مرا ای ستاره‌ی پنهان

عبّاسی شنبه بازاری، جمشید

## تیغ و شقایق

به انتظار تو چشمی به راه دارد باغ  
روا مدار بـمیرد گناه دارد باغ  
اگر چه مدفن شور و شقایق و غزل است  
اگر چه دفتری از اشتباه دارد باغ  
فقط نه فاجعه دستهای پائیزست  
همیشه قافله‌ای بی‌پناه دارد باغ  
درست مثل بهاران پیش موسمی‌ام  
بگو هوای دلم را نگاه دارد باغ  
بیا که لحظه دلشوره‌های برزخی است  
به حجم عاطفه زخمی سیاه دارد باغ  
روا مدار که در انجماد گل بدمد  
بهارِ رفته! به جدّت گناه دارد باغ

غفورزاده، محمدجواد

شفق

## خیمه سبز

تو ای تجلی عصمت ظهور خواهی کرد  
به جام لاله شراب طهور خواهی کرد  
به یک اشاره ابرو به یک کرشمه چشم  
تو آب و آینه را غرق نور خواهی کرد  
تو قلب «سوته دلان» را به هم کنی نزدیک  
به یک اشاره که از راه دور خواهی کرد  
دلم شکیب ندارد ولی یقین دارم  
تو سنگ را به نگاهی صبور خواهی کرد  
برای آنکه پُر از عطر انتظار شوند  
سحر به خاطر گلها خطور خواهی کرد

صفای خیمهٔ سبزت کجا بهشت کجا  
بهشت را تو سرای سرور خواهی کرد  
نشسته منتظر رجعت ستارهٔ صبح  
قسم به کعبه که روزی ظهور خواهی کرد  
خدا گواست که دامان کعبه را آن روز  
به یک دو بوسه پُر از شوق و شور خواهی کرد  
ز جلوه‌ات جِبْلُ النُّور می‌شود آفاق  
دوباره معجز موسی و طور خواهی کرد  
تو باغ را به طواف بهار خواهی برد  
تو داغ را ز دل لاله دور خواهی کرد  
به دشت کرب و بلا دعوت از شقایق‌ها  
به میهمانی بزم حضور خواهی کرد  
به شوق آن که بیایی عبیر یا سین را  
ز کوچه‌های مدینه عبور خواهی کرد  
کنار آیهٔ عصمت در آستان بقیع  
تمام سورهٔ غم را مرور خواهی کرد  
«شفق» که هست ز هجر تو خون جگر - داند  
شمیم ییاد تو از ما بلا بگرداند



فخارزاده، محمد

## پیش پای تو

دل سپردیم به دلتنگی و سرگردانی  
که خدا آیینه‌ای کرد به ما ارزانی  
دل هوس داشت که او فاش شود، غیرت حق  
خواست با او می و پیمانۀ زند پنهانی  
هر چه در ساغر مستان سلف باقی بود  
جمع گردید در این میکده پایانی  
□

تشنگانیم بیا ای نفست آب حیات  
تا زمین لمس کند آمدنی بارانی  
گاه و بیگاه ز درگاه خدا می‌خواهم  
پیش پای تو نمایند مرا قربانی

شان عشاق شما نیست بجان تو قسم  
این همه در بدری این همه بی سامانی  
ای خوش آن عاشق سرمست که بیواسطه دید  
در حرم هستی و قرآن خدا می خوانی\*  
جامه زد چاک و به دنبال تو افتاد به راه  
تا تو را دید که در ماتم گل گریانی  
دیدي آن روز جگر سوز که از بوسه سنگ  
خون خورشید فرو می چکد از پیشانی  
جای هر زخم براندام تو زخمی روئید  
داغها دیدی از این معرکه توفانی

پرچمی سرخ که بر گنبد بی تابی ماست  
می شود با وزش باد پر از حیرانی  
شیعیان تو غریبند غریبند غریب  
مظهر غیرت حق تیغ نمی جنبانی  
شاعری گفت بیا، بانگ زدی «ما بیدی»\*  
تا شنیدم شدم از چار طرف زندانی  
شوق دیدار تو پر داده به بای من  
بهتر از من بخدا درد مرا می دانی  
نیستم مالک و مقداد ولی معرفتم  
اینقدر هست که گهگاه کنم دربانی

دست کم اذن بفرمای که در وقت ظههور  
کنم از جامه و از پای تو گرد افشانی  
□

چند روزی است که احوال عجیبی دارم  
چند روزی است که در شهر دلم مهمانی

---

\* - اشاره به تشرف سید بحرالعلوم خدمت ولیعصر (عج).

\*\* - اشاره به ماجرای سید حیدرحلی شاعر برجسته شیعی عرب است که شرحش در

«واژه‌های مذاب» در ابتدای همین کتاب آمده است.

قدرتی، نسترن

## عطر ظهور

از جاده‌های سبز آدینه  
مردی ز نسل نور می‌آید  
با کوله‌باری از صفا لبریز  
از جاده‌های دور می‌آید

می‌آید از شهر شقایها  
مردی که بوی کربلا دارد  
از آسمان آبی چشمش  
بارانی از آینه می‌بارد

می آید از شهر خدا، مردی  
مثل گل خورشید نورانی  
از نور رویش می شود روشن  
شبهای بی پایان ظلمانی

با ذوالفقار عدل می آید  
تا هر چه ظلمت را براندازد  
تا پرچم سبز محمد(ص) را  
بر بام آزادی برافرازد

از بوی گل پر می شود هر جا  
یک روز زیبای خدا، آری  
در کویچه های انتظار ما  
عطر ظهورش می شود جاری

او از تبار آبی دریاست  
ما عاشق دریا و بارانیم  
تا مژده صبح ظهور او  
در انتظاری سبز می مانیم

کرونی، هاشم

## تابلوی ظهور

می‌دمد آتش ز شش گوشه‌ی سیه پوش زمین  
گرگباد از هشت سو کرده است پنداری کمین  
شهر در لفافه‌ای از وحشت و طوفان اسیر  
می‌وزد تا صبح محشر گردباد آتشین  
منبر از شور علی (ع) خالی ست اما جای آن  
بر فراز بارگاه استاده جمع مارقین  
هیچ کس از چهره‌ی آینه‌گردی را نشست  
وانکرد از کعبه دل قفل‌های آهنین  
دستمال ابرها را هیچ دستی وانکرد  
نیست بارانی به غیر از اشک و درد و شور و شین  
غنچه‌های خسته را دست خزان پژمرده است  
تا قیامت بوی غارت می‌وزد از باغ دین

«صد هزاران ناله رفت و بانگ مرغی برنخاست»  
 نغمه بلبل کجا و ناله مرغ حزین  
 آسمان هم رخوت آلوده‌ست و عالم شبزده  
 کس ندیده‌ست از ازل ماتم سرایی این چنین  
 چشم هستی تشنه نوشیدن سیمای کیست  
 کیست آن ظلمت ستیز سبز پوش کل قرین  
 کیست این موسی که دریا رام انگشتان اوست  
 دارد از روز ازل دست خدا در آستین  
 کیست آیا این عزیز دیده کنعانیان  
 حسن عالمگیر دارد «یوسف ثانی‌ست این»  
 کیست این خورشید رو کز دیدن او می‌رسد  
 از لب پیر و جوان صد مرحبا و آفرین  
 «روی خوبش آیتی از لطف بر ما کشف کرد»  
 حلقه اهل ولا را نیست غیر از او نگین  
 کور بادا گر نظر بر روی مهرویان کند  
 هر که دارد چون جمال دلربایش نازنین  
 تا ببیند قامت او را سراپا چشم شد  
 نرگس بالا بلند آن شاهد بالانشین  
 کیست این خورشید کز بام ثریا تا ثری  
 پارس تا روم و حجاز و بصره و بغداد و چین  
 هفت دریا، هفت گنبد، هفت شهر عاشقی  
 تشنه یک جلوه اویند صدها سرزمین

کیست او جز یوسف زهرا(س) عزیز اهل بیت  
وارث ختم رسل پور امیرالمؤمنین  
منتظر، مهدی، ولی عصر، حجت، نور حق  
منتقم، قائم (عج) ولی ... اعظم بر زمین  
می‌رسد با پرچم «انا فتحنا» عاقبت  
می‌رسد با ذوالجناح از جاده‌های واپسین  
می‌رسد تا کوچه‌ها را عنبر افشانی کند  
مرهمی باشد به دل‌های سیه پوش غمین  
می‌رسد تا زینب از محمل نیفتد بر زمین  
تا بگیرد انتقام از آن لعین بن لعین  
تا بگوید از سر بپریده بر بالای نی  
از تن صد چاک نور چشم خیرالمسئومین  
از گلوی خونچکان اصغر خونین بدن  
از بلند قامت اکبر، از آن شه الامین  
تا نچیند از سر خشم و عداوت بعد ازین  
یک به یک گل‌های عاشق را زمانه‌ی خوشه چین  
تا نباشد بعد از این قرآن فراز نیزه‌ها  
تا نماند بر زمین آیات نور و شمس و تین  
می‌رسد تا یک نفس زینب (س) بیاساید ز درد  
میر باشد کاروان را در نخستین اربعین  
منتقم می‌آید و خورشید بران می‌شود  
از فروغ روی آن خورشید آن حق الیقین



چون صدای عشق در رگهای هستی می‌وزد  
این صدای آسمانی این تلاطم این طنین  
«آید از مسجد سوی میخانه یکشب پیر ما»  
«چیست یاران طریقت» راز این سر تمین  
جز که باید در ره او عقل را قربان کنیم  
عشق باید در طریق او شود با دل عجین  
می‌رسد روزی «غبار» جاده‌های او شوم  
آن امام رحمت، آن مولای عدل و داد و دین  
«هاشم» از صبح ازل تا آخر شام ابد  
دل به آن خورشید بسته است آن نور آفرین

کوهمال جهرمی، عبدالرضا

## ساحل سبز

هر شب که شریک غربت فانوسم  
از داغ تو می چکد گل افسوسم  
صدبار تو را آه کشیدم از دل  
یک بار بیا تا نکنی مایوسم  
آدینه دیگری به تکرار گذشت  
من ماندم و این خواب پر از کابوسم  
تو ساحل سبز آبی آرامی  
من قایق گمگشته اقیانوسم  
این هفته بیا و گرنه تا جمعه بعد  
در پیچ و خم غربت خود می پوسم  
گر دست مرا بگیری ای دست تو سبز  
از روی ادب پای تو را می بوسم

گلچین، حسین

## چند رباعی

شب بی تو به دیدار سحر مایل نیست  
منظومه خورشید و شان کامل نیست  
باز آی و قدم به دیده و دل بگذار  
هر چند دل و دیده ما قابل نیست

ای کاش به ارزش تو باشد دلمان  
شایان نوازش تو باشد دلمان  
از عشق به سهم خود فقط می‌خواهیم  
در معرض تابش تو باشد دلمان

فرزند رشید آل احمد برگرد  
اعجاز شکوهمند سرمد برگرد  
دستان قریش باز بت می‌سازند  
ای دست خداوند، (م. ح. م. د) برگرد

مذنب، محمدخلیل

جمالی

## طوفان اشک

با شرح عشق شرح و بیان گریه می‌کند  
زین ماجرا نظام جهان گریه می‌کند  
بازیچه نیست بازی عشق خدای عشق  
گفتن نمی‌توان که زبان گریه می‌کند  
با سر به کوی عشق سفر می‌کند حسین  
از شوق سربلند سنان گریه می‌کند  
طوفان اشک دامن را گرفت و ما  
کوهیم و بهر چه کوه گران گریه می‌کند  
آه ای حسین بر بدن چاک چاک تو  
شمشیر و نیزه تیرو کمان گریه می‌کند  
مشکل دیگر بخنده دهن وا کند دلم  
وقتی به جسم پاک تو جان گریه می‌کند

ظلمی که رفت بر تو و اصحابت ای امام  
تا روز حشر پیر و جوان گریه می‌کند  
ای عشق لایزال خدا ای شهید عشق  
نام تو می‌بریم و بیان گریه می‌کند  
از شوق آن نماز که خواندی به کوی دوست  
روزی سه بار روح اذان گریه می‌کند  
از شرم کام خشک و لب لاله‌های سرخ  
تا هست آب دجله روان گریه می‌کند  
باید گذاشت سر به بیابان بی‌کسی  
وقتی چمن به رنگ خزان گریه می‌کند  
ظاهر مبین که عالم امکان در این عزا  
می‌سوزد از درون و نهان گریه می‌کند  
گفتم مصیبتی و عزا خانه شد دلم  
فریاد هم‌معنان فغان گریه می‌کند  
جانم جدا و هر سر مویم زهم جدا  
دل زیر پرده دیده عیان گریه می‌کند  
تا روزگار دور زند بر مدار خون  
در هر زمان امام زمان گریه می‌کند  
آنجا که هست وعده دیدار و شوق وصل  
تیر از کمان گذشته نشان گریه می‌کند  
از اشک چشم مردم عاشق جدا کنید  
هر جا کسی به خاطر نان گریه می‌کند

مؤید، سیدرضا

## خدا کند که بیایی

الا که راز خدائی خدا کند که بیائی  
تو نور غیب نمائی خدا کند که بیائی  
شب فراق تو جانا خدا کند بسر آید  
سرآید و تو برائی خدا کند که بیائی  
دمی که بی تو برآید خدا کند که نباشد  
الا که هستی مائی خدا کند که بیائی  
تو از خداست وجودت ثبات دهر زجودت  
رجائی و همه جائی خدا کند که بیائی  
بگفتگوی تو دنیا بجستجوی تو دلها  
تو روح صلح و صفائی خدا کند که بیائی  
بهر دعا که توانم ترا همیشه بخوانم  
الا که روح دعائی خدا کند که بیائی

نظام هر دو جهانی امام عصر و زمانی  
یگانه راهنمایی خدا کند که بیائی  
فسرده عارض گلها فتاده عقده بدلها  
تو دست عقده گشائی خدا کند که بیائی  
دل مدینه شکسته حرم پراه نشسته  
تو مرده و تو صفائی خدا کند که بیائی  
تو احترام حریمی تو افتخار حطیمی  
تو یادگار منائی خدا کند که بیائی  
تو مشعری عرفاتی تو زمزمی تو فراتی  
تو رمز آب بقائی خدا کند که بیائی  
هنوز جسم شهیدان فتاده است به میدان  
تو وارث شهدائی خدا کند که بیائی  
بیا و پرده بر افکن به ظلم شعله درافکن  
که نور عدل خدائی خدا کند که بیائی  
الا که جان جهانی جهان جان و نهانی  
نهان زد دیده چرائی خدا کند که بیائی  
به سینه‌ها تو سروری بدیده‌ها همه نوری  
به دردها تو دوائی خدا کند که بیائی  
فضا گرفته ز غمها جهان شرار ستمها  
تو ماه عصر و فضائی خدا کند که بیائی  
ز هر دری به تظلم ز هر سر به ترنم  
رسد بگوش نوائی خدا کند که بیائی

اسیر بند جفا را دچار رنج و بلا را  
بدست تست رهائی خدا کند که بیائی  
قسم به عصمت زهرا بیا ز غیبت کبری  
دگر بس است جدائی خدا کند که بیائی  
مؤید است و دعایت اگر قبول خدایت  
فتد دعای گدائی خدا کند که بیائی



مؤید، سیدرضا

## فریاد شهید کربلا

دل ساختم چراغ عاشورایت  
چون لاله سرخ باغ عاشورایت  
گر خشک شود اشک من ای کشته عشق  
خون گریه کنم ز داغ عاشورایت

فریاد گر صلح و صفا می آید  
آن منتقم خون خدا می آید  
مهدی که ز پرده پرده تکبیرش  
فریاد شهید کربلا می آید

نجاتی، پروانه

## امید شیعه

کدام نقطه این خاک زیر پای تو نیست  
کدام پاره خورشید آشنای تو نیست  
بگو کدام نسیم شکفته در وادی است  
که ذهنش آینه بندانی از صفای تو نیست  
کدام جاده بگو می‌رساندم تا تو  
کدام سوی افق را نشان جای تو نیست  
منم که گمشده‌ام ای عزیز پیدایم  
منی که هر نفسم گریه جز برای تو نیست  
امید شیعه! چرا از سفر نمی‌آیی  
که زخم کهنه ما را به جز دوی تو نیست  
زمین به ماتم غیرت نشسته است آقا  
چرا به بام جهان بیرق لوای تو نیست  
در انتظار تو این جان به تنگ آمده است  
بیا بیا که به سرها به جز هوای تو نیست

نجاتی، پروانه

## منتقم

یک روز می‌آیم قیام از سر بگیرم  
تا انتقام پهلووی مادر بگیرم  
فرق علی فرق عدالت بود و بشکست  
باید تقاص غربت حیدر بگیرم  
می‌آیم آری زیر تابوت حسن را  
در تیر باران، لحظه آخر بگیرم  
قن‌داقه خونین اصغر اوج مستی است  
از دست ثارالله آن ساغر بگیرم  
تا پشت او بشکست از داغ برادر  
من بیرق گلگون پیغمبر بگیرم  
تا زخم بر پهلووی زینب گل نبندد  
شلاق را از دست آن کافر بگیرم

چشم انتظاران می‌رسم از راه روزی  
تا انتقام پهلوی مادر بگیرم  
بوی دعا پیچیده اینجا مهدی من  
برگرد تا چشمان خود از در بگیرم

نوربخش، مرتضی

## عطش تاریخ

فصل شکوفه، فصل بهاران است  
فصل بلوغ گل به گلستان است  
فصل قیام سرخ صنوبرها  
فصل شکوه لاله و ریحان است  
فصل امید، فصل خوش رویش  
فصل نوید بارش باران است  
فصل وفور آب و سرور خاک  
فصل نشاء مزرع ایمان است  
از مقدم نسیم سحرگاهی  
گیسوی سبز باغ پریشان است

هر شاخه‌ای که شور شکفتن داشت  
بالا بلند سر خوش و خندان است  
خورشید با نجابت دیرینش  
از پشت ابر تیره نمایان است  
در یک طرف بهار و همه گرمی  
در یک طرف سپاه زمستان است  
فصل مصاف عاطفه با بیداد  
فصل طلوع جلوه جانان است  
فصل عبور قافله خورشید  
از جلادهای تیره دوران است  
دستی طلایه‌دار سرافرازی است  
کابینه‌دار ارزش انسان است  
تالحة مبارک جانبازی  
دامان انتظار گل افشان است  
دل را ز موج حادثه پروا نیست  
دریا همیشه طالب توفان است  
در عشق گامهای سراندازان  
چون چرخ در مدار شتابان است  
هر عاشقی که قرعه به نامش خورد  
لبیک گوی عازم میدان است  
هنگامه نبرد، عزیزان را  
از دور چشم خیمه نگهبان است

تاریخ از این مناظره در تردید  
عالم از این معامله حیران است  
یک سو فتاده دست علمداری است  
کز او بلند قامت ایمن است  
فکر وفای وعده چنان سبز است  
کان میر تشنه مشک به دندان است  
شب با تمام همه می تازد  
اما سپیده بر سر پیمان است  
در گوش خاک زمزمه تکبیر  
زیباترین ترانه عرفان است  
زخم گلوی کودک شش ماهه  
در ظلمت زمانه درخشان است  
و آن سرو سر کشیده آزادی  
افستاده در میانه میدان است  
جسم حسین (ع) تشنه لب تاریخ  
چون نخل نیمه سوخته عریان است  
گودال از تلاطم خون عشق  
بی تأثیر ز شعله توفان است  
از خون ارغوان چمن آذین است  
از داغ لاله، دشت پریشان است

داغی که آبروست حقیقت را  
داغی که همنشین دل و جان است  
گویی قیامت است به پا بر خاک  
کاشفته خواب کوه و بیابان است  
تنها نه کربلا که زمان یکسر  
در زیر پای حادثه لرزان است

اندره در کجاوه تکرار است  
امید در تهاجم حرمان است  
در راستای هجرت گلها، باز  
در جنگل خزان زده بوران است  
بر نی سر مبارک آن مظلوم  
سرمست از تلاوت قرآن است  
زنیب(س) از این مصیبت عالمسوز  
تا روز حشر سوخته دامن است  
آهای حسین ای عطش تاریخ  
شرمنده از تو آب به دوران است  
خورشید پرتوی ز فروغ توست  
مهتاب در نگاه تو پنهان است  
در تو تمام عشق تماشایی است  
در تو تمام عشق نمایان است



بی تو بهار ثانیهای پاییز  
با تو تمام سال بهاران است  
نام تو در جریده آزادی  
آغاز هر نوشته و عنوان است  
مانند آفتاب سحرخیز است  
چشمی که در عزای تو گریان است  
هر تلخ با وجود تو شیرین است  
هر سخت با حضور تو آسان است  
عشقت نه آتشی است شود خاموش  
خورشید پاره‌ای است که در جان است  
یاد تو و حماسه گنگونت  
سر سبز چون طبیعت ایمان است  
جان من از شراره عشقت سوخت  
جانی که سوخت عاشق جانان است

هاشمی، نیره السادات

## حجت همیشه سبز

کوچه کوچه اضطراب، شهر طبله سراب  
آسمان گرفته از چهره‌های در نقاب  
خواب می‌رود دلم در سکوت پنجره  
قفل‌های بی‌کلید، نکته‌های بی‌جواب  
آسمان بی‌یقین در غروب سهمگین  
دوزخی اضافه بر راز چشمه مذاب  
عشقهای بی‌ستون، نفسهای هرزه گرد  
در فضای شومشان شهر می‌شود خراب  
رو به سمت آسمان باز ناله می‌کنیم  
کاش جلوه‌گر شود روح سرخ آفتاب!  
انجماد قرن را تا کجا بسربریم؟  
حجت همیشه سبز! سمت صخره‌ها بتاب!

هاشمی، نیره السادات

## رستخیز ظهور

آتش گرفته طور تجلی حرایمان  
حجت تمام می شود امشب برایمان  
باید به یاد تشنه او اقتدا کنیم  
تا حلق سر بریده شود همصدایمان  
مائیم و فرصتی که به تاراج می رود  
کو دستهای بت شکن لحظه هایمان  
حیرت نشین کشتی طوفان شکسته ایم  
خون می چکد ز فرق سر ناخدایمان  
خورشید سر بریده که در شب شکفته است  
خود شاهدیست بر همه ماجرایمان

□

ما را به رستخیز ظهور تو دل خوش است  
ای منتقم به حادثه کربلایمان